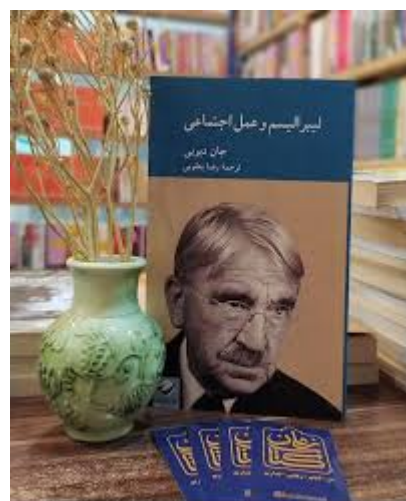


نسخه‌ای برای پیشبرد عدالت اجتماعی در ایران

لیبرالیسم به روایت جان دیویی

حسین دباغ

در چشمانداز فلسفی اوایل قرن بیستم، کتاب لیبرالیسم و عمل اجتماعی جان دیویی به عنوان پدیده مهمی در تکامل اندیشه لیبرال محسوب می‌شود. استدلال دیویی در این کتاب نشانگر گذار این فیلسوف از ریشه‌های کلاسیک لیبرالیسم به سوی لیبرالیسمی معقول‌تر، عادلانه‌تر و به لحاظ اجتماعی مسوولانه‌تر است. دیویی، به عنوان شخصیتی تاثیرگذار در پراگماتیسم امریکایی، در این کتاب استدلال -قانع‌کننده‌ای برای یک لیبرالیسم بازبینی‌شده و اصلاح‌شده به دست می‌دهد تا از نسخه فردگرایانه پیشینیانش فراتر رود و تعهدی جمعی را برای اصلاح و عدالت اجتماعی گوشزد کند. ترجمه رضا یعقوبی از این کتاب مهم و نشر آن توسط انتشارات کرگدن بهانه‌ای شد برای نوشتن این مطلب. در این نوشتار سعی می‌کنم اولاً تجدیدنظر فلسفی دیویی از لیبرالیسم را روشن کنم، ثانیاً پیامدهای آن را به ویژه برای موقعیت اجتماعی-سیاسی معاصر ایران مشخص کنم تا دریچه‌ای برای بازنگری اصول بنیادین پیشرفت اجتماعی و آرمان‌های دموکراتیک به روی روشنفکران ایرانی باز کرده باشم.



نقد دیویی بر لیبرالیسم کلاسیک

تحلیل موشکافانه دیویی از لیبرالیسم کلاسیک، نارسایی‌های بنیادین آن را آشکار می‌کند، به خصوص تاکید آن بر آزادی فردی بدون توجه به ساختارهای اجتماعی-اقتصادی که می‌تواند عاملیت انسان را محدود کند. دیویی استدلال می‌کند که آموزه لیبرالیسم کلاسیک، با تقدیس نفع خصوصی و مداخله حداقلی دولت، از پرداختن به پیچیدگی‌ها و نابرابری‌های ناشی از جوامع صنعتی مدرن ناتوان مانده است. نقد او انکار ارزش‌های محوری لیبرالیسم نیست بلکه تلاشی است برای صورت‌بندی دوباره مقدمات و مفروضات لیبرالیسم برای مواجهه بهتر و عادلانه‌تر با نابرابری‌های اقتصادی و بی‌عدالتی‌های اجتماعی که لیبرالیسم کلاسیک ناخواسته آن‌ها را نادیده می‌گیرد یا به آن‌ها تداوم می‌بخشد. نقد دیویی بر لیبرالیسم کلاسیک از دل‌مشغولی جدی او به بنیان‌های فلسفی و پیامدهای اجتماعی لیبرالیسم که در زمان او توسعه یافته بودند، نشأت می‌گیرد. لیبرالیسم کلاسیک که ریشه در اندیشه دوره روشنگری دارد، از فرد به عنوان واحد محوری جامعه دفاع می‌کند و حامی کمترین دخالت دولت در آزادی‌های شخصی و فعالیت‌های اقتصادی است. این فلسفه سیاسی که در نوشته‌های اندیشمندانی مثل جان لاک و آدام اسمیت تجسم یافته‌اند، مدافع قداست مالکیت خصوصی، دست‌نামری بازار و برتری حقوق فردی بر اهداف جمعی است. اما دیویی دریافت که پیگیری بی‌امان آزادی فردی و لسه‌فر اقتصادی (عدم مداخله دولت در اقتصاد) که مورد ستایش لیبرالیسم کلاسیک است می‌تواند نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی مهمی به بار آورد. در نظر دیویی، تمرکز «متعصبانه» بر آزادی‌های فردی، موجب نادیده گرفتن محدودیت‌های اقتصادی و شرایط اجتماعی‌ای می‌شود که توانایی‌ها و ظرفیت‌های افراد جامعه را برای اعمال واقعی آزادی‌های فردی محدود می‌کند. او باور داشت که لیبرالیسم کلاسیک با تاکید بر آزادی منفی - یعنی آزادی از محدودیت‌های بیرونی - آزادی‌های مثبتی را که برای بروز ظرفیت و توانایی کامل افراد ضرورت دارند، نادیده می‌گیرد. در مدل لیبرالیسمی که دیویی مدافع آن است، آزادی‌های مثبت که شامل دسترسی به آموزش و پرورش، بهداشت و درمان و فرصت‌های اقتصادی‌اند، برای آزادی اصیل و تعیین سرنوشت شهروندان ضرورت دارند.

نقد دیویی بر دیدگاه لیبرالیسم کلاسیک به نقش دولت در جامعه نیز بسط می‌یابد. لیبرالیسم کلاسیک ادعا می‌کند که کارکرد اصلی دولت، محافظت از حقوق فردی و مالکیت خصوصی است اما دیویی به سود نقش گسترده‌تر دولت در رفاه اجتماعی و کاهش نابرابری‌های اجتماعی استدلال می‌کند. طبق رای دیویی، سیاست‌های لسه‌فر که دخالت دولت در اقتصاد را محدود می‌کنند، اغلب به تمرکز ثروت و قدرت در دستان

عده‌ای اندک منتهی می‌شود و از این طریق اصل دموکراتیک برابری را تضعیف می‌کند. اما تضعیف اصل برابری برای یک جامعه لیبرال مضر خواهد بود و به همین دلیل دیویی معتقد بود که یک جامعه واقعا لیبرال باید به دولت‌ش توانایی تصویب سیاست‌هایی را بدهد که منجر به توزیع منابع و فرصت‌ها به شکل منصفانه‌تری شود و در نتیجه رفاه جمعی و آزادی فردی را توامان افزایش دهد.

دیویی همچنین دیدگاه ایستای لیبرالیسم کلاسیک به جامعه و دست‌کم گرفتن ماهیت پویا و به هم پیوسته زندگی اجتماعی مدرن توسط آن را نقد می‌کند. او معتقد بود که پایبندی سفت و سخت لیبرالیسم کلاسیک به اصول گذشته سبب شده تا این مکتب فکری برای پرداختن به چالش‌های پیچیده و در حال رشد صنعتی‌شدن، شهرنشینی و تغییر اجتماعی مجهز نباشد. به نظر دیویی، یک لیبرالیسم بازنگری‌شده نه تنها پیچیدگی‌های جوامع مدرن را تشخیص می‌دهد بلکه دارای ظرفیت پیشرفت از طریق مشارکت دموکراتیک و عمل اجتماعی است. از این حیث، نقد دیویی بر لیبرالیسم کلاسیک ما را به فراتر رفتن از محدودیت‌های فردگرایی دعوت می‌کند. در نسخه دیویی از لیبرالیسم، چشم‌اندازی از جامعه ترسیم می‌شود که آزادی در آن یک دستاورد جمعی دانسته می‌شود و از طریق آموزش و پرورش، مشارکت دموکراتیک و اصلاح اجتماعی می‌تواند پرورش یابد. فلسفه دیویی ما را دعوت می‌کند تا درباره تعادل بین حقوق فردی و مسوولیت‌های اجتماعی تامل دوباره کنیم و از لیبرالیسمی حمایت کنیم که پاسخگوی نیازهای «تمام» اعضای جامعه باشد.

لیبرالیسم بازنگری‌شده: تاکید بر شرایط اجتماعی، مشارکت دموکراتیک و آموزش و پرورش

در قلب روایت موردپسند دیویی از لیبرالیسم، به نوعی از لیبرالیسم بر می‌خوریم که با تعهدش به عمل اجتماعی احیا شده است. این لیبرالیسم بازنگری‌شده از مفهوم گسترده‌تری از آزادی دفاع می‌کند که تعامل آزادی‌های فردی با شرایط اجتماعی را به رسمیت می‌شناسد. دیویی از نقش فعال دولت برای برطرف کردن نابرابری‌های اجتماعی از طریق آموزش و پرورش، قانون‌گذاری و سیاست‌های رفاهی دفاع می‌کند و فرضش بر این است که آزادی راستین پیوند جدایی‌ناپذیری با فراهم کردن فرصت‌های آموزشی و مادی برای افراد دارد. نگاه او بر اعتقاد به ظرفیت حکومت دموکراتیک برای آفریدن جامعه‌ای عادلانه‌تر از طریق عمل جمعی و اصلاح اجتماعی بنا شده است. بازتفسیر فلسفی دیویی از لیبرالیسم نه صرفاً یک پروژه انتقادی و سلبی بلکه یک طرح سازنده و

ایجابی است. لیبرالیسم بازنگری شده او بر این نکته دلالت می‌کند که آزادی راستین نمی‌تواند از شرایط اقتصادی و اجتماعی‌ای که عاملیت جمعی و فردی را محدود یا تقویت می‌کند، جدا باشد. مطابق با این بازآفرینی مفهومی لیبرالیسم، آزادی صرفاً حق عمل کردن نیست، بلکه استفاده از این حق برای مشارکت معنادار در زیست سیاسی، اجتماعی، اقتصادی یک جامعه است. در مرکز لیبرالیسم بازنگری‌شده دیویی این ادعا قرار دارد که آزادی‌های فردی عمیقاً مشروط به شرایط اجتماعی‌اند بدین معنا که بدون سطح خاصی از امنیت اقتصادی و دسترسی به آموزش و پرورش، آزادی ادعا شده توسط لیبرالیسم کلاسیک در بهترین حالت یک حق صوری است، نه یک واقعیت زیسته‌شده. این دیدگاه، تمرکز را از آزادی کاملاً منفی-آزادی از دخالت-به سمت وسوی مفهومی مثبت از آزادی، یعنی آزادی عمل و تحقق ظرفیت فرد می‌برد تا لیبرالیسمی متولد شود که به طور فعال شرایط و فرصت‌ها را برای اعمال راستین آزادی‌ها فراهم کند.

دیویی نقش دولت در جامعه لیبرال را بازاندیشی می‌کند و فهم لیبرالیسم کلاسیک از دولت به عنوان پاسبان را که نقش اصلی‌اش محافظت از حقوق و مالکیت فردی است به چالش می‌کشد. او در عوض دولت فعال‌تری را تصور می‌کند که نقشی اساسی در هموار کردن زمین بازی برای همگان دارد. نقش این دولت نه فقط قانون‌گذاری و انجام سیاست‌های بازتوزیعی برای کاهش نابرابری‌های اقتصادی است، بلکه فعالانه به آموزش و پرورش و ایجاد فرصت‌ها برای رشد فردی و جمعی می‌پردازد. دولت موردنظر دیویی یک دولت آمرانه نیست بلکه تسهیلگر شرایطی است که افراد و جوامع می‌توانند در آن رشد کنند. از یاد نباید برد که ویژگی بارز لیبرالیسم بازنگری‌شده دیویی تاکید بر مشارکت دموکراتیک و آموزش و پرورش به عنوان مولفه‌های اساسی یک جامعه سرزنده است. به نظر او دموکراسی بیش از یک شیوه حکومت است؛ دموکراسی شیوه‌ای از زیستن است که مستلزم مشارکت آگاهانه و فعال تمام شهروندان است. بنابراین آموزش و پرورش تبدیل به ابزاری حیاتی می‌شود تا از آن برای پرورش حس مسوولیت‌پذیری اجتماعی و مجهز کردن افراد به مهارت‌ها و دانش ضروری برای گفت‌وگو و تامل دموکراتیک استفاده کنیم. برای دیویی آموزش و پرورش صرفاً ابزاری برای مقاصد اقتصادی نیست بلکه عنصر اساسی پیشرفت اخلاقی و اجتماعی است و از تار و پود لیبرال‌دموکراسی جداشدنی نیست.

ارتباط لیبرالیسم بازنگری‌شده دیویی با وضعیت ایران معاصر

لیبرالیسم بازنگری‌شده دیویی با تاکیدش بر عدالت اجتماعی، مشارکت

جمعی دموکراتیک و نقش ابزاری آموزش و پرورش راهکار مناسبی برای چالش‌های ایران معاصر به دست می‌دهد، خصوصاً در زمانی که کشور چالش‌های اجتماعی-سیاسی پیچیده‌ای را از سر می‌گذراند. جامعه روشنفکری ایرانی که درگیر مسائلی مثل آزادی سیاسی، نابرابری اقتصادی و حقوق اجتماعی است، می‌تواند در این کتاب دیویی چارچوبی -فلسفی برای تحقق آرمان‌های یک جامعه لیبرالِ عادلانه و دموکراتیک پیدا کند. نقد کتاب بر لیبرالیسمی که نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی را نادیده می‌گیرد مشابه نقدهایی است که معمولاً علیه ناکامی‌های اقتصاد سیاسی ایران در رسیدگی به نیازهای آسیب‌پذیرترین اقشار مطرح می‌شوند. تاکید دیویی بر وابستگی متقابل آزادی فردی با رفاه اجتماعی هم‌صدا با مبارزه ایرانیان برای جامعه‌ای فراگیرتر و عادلانه‌تر است. نقد او بر نارسایی‌های لیبرالیسم کلاسیک چارچوبی برای رسیدگی به تنش‌های بین آزادی‌های فردی و عدالت اجتماعی در ایران فراهم می‌کند؛ آن‌هم در ایرانی که تحریم‌های اقتصادی، محدودیت‌های سیاسی و نابرابری‌های دینی و اجتماعی مانع تحقق یک جامعه دموکراتیک شده است. لیبرالیسم بازنگری‌شده دیویی که بر تعامل پویای حقوق فردی با تکالیف اجتماعی تمرکز دارد، بنیانی فلسفی برای آن دسته از جنبش‌های جامعه مدنی ایرانی فراهم می‌کند که به دنبال توازن میان آزادی‌های فردی و رفاه جمع‌اند. در کشوری که گفتمان عمومی اغلب درگیر میراث اقتدارگرایی و آرمان‌های اصلاحات دموکراتیک است، اندیشه‌های دیویی می‌تواند نقش شهروندان را در شکل دادن به ایرانی دموکراتیک‌تر، عادلانه‌تر و مرفه‌تر برجسته کند. دیدگاه دیویی درباره نقش یک دولت فعال در اشاعه رفاه اجتماعی و اصلاح آموزشی، می‌تواند چشم‌انداز سازنده‌ای را برای سیاست‌گذاران ایرانی‌ای که از تغییرات سیستماتیک دفاع می‌کنند، فراهم کند. در این دیدگاه با سرمایه‌گذاری در نظام‌های آموزش و پرورش، می‌توان شهروندان را مجهز به فرهنگ تفکر انتقادی کرد و ارزش‌های دموکراتیک را پرورش داد. دفاع دیویی از اصلاحات آموزشی به منزله سنگ بنای پیشرفت اجتماعی، می‌تواند نسخه‌ای برای ایرانیان در جهت پرورش آگاهی اجتماعی به دست دهد که هم انتقادی است هم مشارکتی.

البته ممکن است اشکال شود در دولت‌هایی که آموزش و پرورش ذیل سلطه دولت قرار دارد و راهی برای اصلاحات آموزشی وجود ندارد، چگونه می‌توان دم از احیا و ترویج فرهنگ دموکراتیک زد؟ بله، درست است که آموزش و پرورش رسمی بر عهده دولت است، اما تاکید بر آموزش و پرورش غیررسمی (مثل آموزش در خانه و اجتماعات خصوصی و...) می‌تواند چاره کار باشد. با ترویج آموزش و پرورش غیررسمی نه تنها

می‌توان به شکل نظری فرهنگ و ارزش‌های دموکراتیک را به نسل آینده آموزش داد بلکه می‌توان به شکل عملی نشان داد که چگونه با طی این مسیر، تغییرات اجتماعی تدریجا ظهور می‌کنند.

خلاصه سخن

کتاب لیبرالیسم و عمل اجتماعی جان دیویی را باید بیش از یک نقد بر لیبرالیسم کلاسیک دانست؛ این کتاب بازاندیشی نظری ظرفیت لیبرالیسم برای پرورش یک جامعه آزاد، عادلانه و دموکراتیک است. تاکید دیویی بر وابستگی متقابل رفاه اجتماعی و رفاه فردی، نقش فعال دولت در تامین شرایط منصفانه و محوریت آموزش و پرورش و مشارکت دموکراتیک، رهیافتی اخلاقی به لیبرالیسم متناسب با واقعیت‌های پیچیده جهان مدرن به دست می‌دهد. به خدمت گرفتن روایت دیویی از لیبرالیسم برای وضعیت ایران معاصر نه فقط منحصر در نقد بی‌عدالتی‌های اقتصادی و اجتماعی بلکه در تاکید آن بر قدرت زیرو زبرکننده آموزش و پرورش و عمل جمعی نهفته است. تاکید بر این آموزش و پرورش (خصوصا شکل غیررسمی آن) برای جامعه در حال گذار ایران حیاتی است. این اثر دیویی با تاکید بر وابستگی متقابل آزادی و عدالت اجتماعی و لزوم حکومت دموکراتیک، روشنفکران را دعوت می‌کند تا درباره اصولی که می‌تواند جامعه را عادلانه‌تر و مرفه‌تر کند به تامل دوباره بپردازند.

پژوهشگر فلسفه

به مناسبت انتشار ترجمه «لیبرالیسم و عمل اجتماعی»

به وقت دموکراسی

رضا یعقوبی

محرک من برای ترجمه آثار جان دیویی (که این کتاب اولین عنوان از آنها بود و عنوان‌های دیگر هم به تدریج منتشر خواهند شد)، مقابله با رواج نسخه‌ای از محافظه‌کاری به کام محافظه‌کاران و به نام لیبرالیسم است که با رواج ایده‌های نئولیبرالی صرفا به سود عده اندکی و به زیان اکثریت جامعه استدلال می‌کنند. خوانش رایجی که به

نام لیبرالیسم تبلیغ می‌شود و همان ایدئولوژی نئولیبرالی است، به تضعیف جامعه مدنی و شکاف طبقاتی وسیع و همچنین ایجاد وقفه در روند دموکراتیزه شدن جامعه خواهد انجامید. جامعه مدنی قوی محصول طبقه متوسط قدرتمندی است که بتواند در مقابل دولت از قدرت چانه‌زنی کافی برخوردار باشد. قدرتمند شدن طبقه متوسط نیازمند بازتوزیع مناسبی است که به تعبیر لیبرال‌های مدرن منجر به «برابری فرصت» می‌شود و با تاکید بر «آزادی مثبت» توان مشارکت و همچنین شکوفایی استعدادها و رشد قوای فردی را فراهم می‌کند. «لیبرالیسم مدرن» با نقد لیبرالیسم کلاسیک مخالف تقسیم جامعه به دو گروه برنده و بازنده است و چون خوانش مدرن از لیبرالیسم، دغدغه دموکراسی دارد به برابری هم اهمیت فراوانی می‌دهد. البته کسانی که مروج ایده‌های نولیبرالی هستند همان‌طور که مخاطبان آشنا می‌دانند تعهد و دل‌سپردگی چندانی به دموکراسی از خود نشان نمی‌دهند و مدام از توسعه آمرانه و حتی بازگشت نظام پیشین به صراحت یا به کنایه دفاع می‌کنند. نگاه آنها به امر «توسعه» نگاهی تک‌بعدی است و صرفاً در رشد اقتصادی و صنعت خلاصه می‌شود در حالی که توسعه امری چندوجهی است و وقتی توسعه سیاسی و اجتماعی فراموش شده باشد با نوعی توسعه نامتوازن روبه‌رو خواهیم بود که در دهه‌های قبل و در دوران سلطنت پهلوی به چشم دیده‌ایم. به همین دلیل ضرورت دارد به ترویج نسخه‌ای از لیبرالیسم بپردازیم که دموکراتیک باشد و شک نیست که دیدگاه‌های غیردموکراتیک حتی از نوع لیبرالی‌اش پاسخگوی مسائل ما نخواهند بود. دیویی فیلسوفی است که نامش به دموکراسی و آموزش و پرورش گره خورده است و لیبرالیسم او خوانشی است که در خدمت جامعه دموکراتیک و صنعتی مدرن است و علاوه بر آزادی‌های منفی اهمیت فراوانی به آزادی مثبت می‌دهد تا بتواند در لیبرالیسم جدیدش جای پای مشارکت دموکراتیک و جامعه مدنی را محکم کند و با دفاع از توزیع مناسب امکانات از جمله آموزش و بهداشت و بیمه‌های عمومی، به برابری فرصت و برابری اخلاقی و تکثری دست پیدا کند که مشخصه لیبرال‌دموکراسی‌های مدرن است. امیدوارم ترجمه این کتاب بتواند به پیشرفت اجتماعی و سیاسی ما در راستای تحقق لیبرال‌دموکراسی که وظیفه تاریخی نسل ماست کمک کند و بنیان‌های نظری کافی برای تحولات پیش رو را فراهم آورد. در شرایط تاریخی کنونی هر گروه و طبقه‌ای از ایدئولوژی و نظریه‌ای طرفداری می‌کند و خواهد کرد که در آینده به وقت عملی شدن، حافظ منافعش باشد. مشخص است که سرمایه‌داران کلان و صاحب ثروت‌های هنگفت نظریه‌ای را ترویج خواهند کرد که در آینده تا سرحد ممکن از منافع خودشان مراقبت کند. برای مثال نظریه‌ای که کمترین میزان مالیات را برای آنها در نظر بگیرد. آنها از ابزار پروپاگاندا و

رسانه‌های پرترفدار برای ترویج نظریه دلخواه‌شان استفاده خواهند کرد و مردم و اقشار مختلفی که دغدغه رفاه و فرصت و امکانات برابر برای پیشرفت و رشد را دارند هم باید از نظریه‌ای دفاع کنند که مروج عدالت اجتماعی و جامعه دموکراتیک باشد تا زیر چرخ‌های صاحبان قدرت و ثروت له نشوند و حق مشارکت و اثرگذاری خود را به حداکثر برسانند، نظریه‌ای که در عین حال در تضاد با آزادی‌های اساسی لیبرالی مثل آزادی سیاسی و آزادی مدنی و فردی نباشد و به وقت اجرایی شدن، به وقت دموکراسی، جامعه‌ای آزاد و عادلانه را تشکیل دهد.

جان دیویی؛ فیلسوف لیبرالیسم مدرن

امیرحسین مدبرنیا

جان دیویی از برجسته‌ترین فلاسفه قرن بیستم و از بنیانگذاران مکتب تجربه‌گرایی است. فلسفه برای دیویی ابزاری است برای شکل‌دهی نظریه‌ای جامع از آموزش که به کار زندگی روزمره بیاید. در همین راستا رضا یعقوبی، پژوهشگر و مترجم کارکشته در یکی از جدیدترین ترجمه‌هایش به اندیشه‌های دیویی درباره لیبرالیسم و ارتباطش با سازماندهی اجتماعی می‌پردازد. دیویی از طرفداران پروپاقرص دموکراسی است. از نظر دیویی دموکراسی فقط شکلی از حکومت نیست، بلکه روندی است پویا که طی آن شهروندان در شکل‌دهی و جهت‌دهی فعالیت‌های گروهی که به آن تعلق دارند، مشارکت می‌کنند. از رهگذر این «خرد مشترک» که به نیت «خیر مشترک» عمل می‌کند «انسان‌های فردی می‌توانند فردیت راستین خود را تحقق ببخشند و حقیقتاً آزاد شوند.» ریشه نقد لیبرالیسم کلاسیک و طرح لیبرالیسم مدرن را در همین خوانش دیویی از دموکراسی باید جست. در شرایطی که تفاسیر محافظه‌کارانه و فردگرایانه از لیبرالیسم از راه ایجاد نابرابری شدید و گرفتن فرصت‌ها مانع شکوفایی انسان شده، خوانش دیویی می‌تواند چراغ راهی باشد برای برون‌رفت از بحران موجود. به عقیده دیویی لیبرالیسم نماینده ارزش‌هایی است که باید از آنها دفاع کرد: آزادی، رشد ظرفیت‌های فردی و نقش محوری خرد در زندگی. اما لیبرالیسم کلاسیک با وجود موفقیت در زمان خودش، نتوانست در سازماندهی اجتماعی‌اش علاوه بر فعالیت‌های اقتصادی، هدف غایی این فعالیت‌ها یعنی رشد

ظرفیت‌های والاتر افراد را بگنجاند. به عقیده دیویی ریشه این ناتوانی در این بود که لیبرال‌های کلاسیک با دید غیرتاریخی، تفسیرشان از آزادی، فردیت و خرد در زمانی خاص را به عنوان حقیقتی بی‌بدیل به همه زمان‌ها و مکان‌ها تعمیم دادند و از رهگذر این مطلق‌گرایی، به ضد خودشان بدل شدند. اینکه چرا لیبرالیسم نتوانست «نظامی از آزادی اقتصادی، اتکای متقابل ملتها و در نتیجه صلح» به بار بیاورد از نظر دیویی حاصل عدم تمایز بین آزادی صوری و آزادی موثر اندیشه و عمل در لیبرال‌های اولیه بود. دیویی آزادی را مفهومی نسبی می‌دانست که بر «رهایی از تاثیر نیروهای سرکوبگر خاص دلالت دارد.» اگر آزادی، زمانی بر آزاد شدن از بردگی یا رهایی صنعتگران از رسوم قانونی مانع نیروهای تولیدی جدید دلالت می‌کرده، امروزه بر آزادی از ناامنی مادی و اجبارهایی دلالت دارد که «مانع از مشارکت انسان‌ها در منابع فرهنگی موجود» می‌شوند. دیویی تجربه‌گرا، پیش‌فرض‌های لیبرال‌های اولیه را با شواهد تجربی موجود محک می‌زند. مثلاً اینکه آنها تصور می‌کردند نظام آزادی اقتصادی از طریق رقابت بین منافع شخصی، به موثرترین شکل ممکن کالا و خدمات اجتماعی را فراهم خواهد کرد، اما این را در نظر نگرفتند که «نفع شخصی با حفظ کمبود مصنوعی و کارشکنی نظام‌مند تولید بهتر برآورده می‌شود.» آنها با معادل دانستن آزادی با گونه خاصی از آزادی اقتصادی، «درپیش‌بینی تحمیل کنترل خصوصی ابزارهای تولید و توزیع بر آزادی موثر توده‌ها عاجز ماندند.» با گذشت نزدیک به یک قرن از نوشته‌های دیویی، جامعه جهانی به‌طور روزافزونی با تمرکز قدرت اقتصادی و به تبع آن قدرت سیاسی در دست بخش خصوصی مواجه می‌شود. دیویی اضافه می‌کند که مدافعان بازار آزاد، در توجیه نابرابری‌های شدید به «نابرابری‌های طبیعی افراد در ساختار روانشناختی و اخلاقی عقب‌نشینی کردند.» اینجا هم دیویی با پرسشگری تیزبینانه‌اش پذیرش کورکورانه این پیش‌فرض‌ها را زیر سوال می‌برد و پیامدهای غیرقابل تحمل آن را انگیزه مداخله اجتماعی می‌داند. دیویی همچنین به کژفهمی لیبرال‌های اولیه از فردگرایی اشاره می‌کند. به نظر او چون فرد در رابطه‌اش با اجتماع معنی پیدا می‌کند، پرداختن به فرد بدون توجه به جامعه تصنعی است. به عبارت دیگر، قوانین حاکم بر طبیعت بشر در واقعیت همان قوانین افراد در اجتماع‌اند و بنابراین «لیبرالیسم که وظیفه اهمیت دادن به فرد را صادقانه برعهده می‌گیرد باید عمیقاً نگران ساختار اجتماع بشری باشد.» در همین راستا ادعای روانشناسی منتسب به لیبرالیسم کلاسیک در درک بی‌طرفانه از طبیعت انسان هم مردود است. «تراژدی لیبرالیسم اولیه این است که درست زمانی که مساله سازمان‌دهی اجتماعی از همه چیز اضطراری‌تر بود، راه

حل لیبرال‌ها چیزی نبود جز این مفهوم که خرد، یک دارایی فردی است.» در جهانی که به سرعت در حال تغییر است و حاصلش سردرگمی و عدم اطمینان، دیویی معتقد است: «سازمان‌دهی اجتماعی» از رهگذر آموزش و پرورش اهداف اولیه لیبرالیسم یعنی آزادی موثر و فرصت برای شکوفایی افراد را ممکن می‌سازد. آموزش و پرورش از نظر دیویی کمک به «ایجاد آن دسته از عادات‌های ذهنی و شخصیت، الگوهای اخلاقی و فکری است که حتی با تغییرات عملی رویدادها پیشرفت کنند.» آنچه در جنبه‌های فردگرایانه روانشناسی و به ویژه روانشناسی زرد از تلاش برای تغییر با کارکردن بر ذهن انسان‌ها بر آن تاکید می‌شود از نظر جان دیویی تاثیر چندانی نخواهد داشت چون تغییر حقیقی نهادهای اجتماعی جزء لاینفک آموزش برای تغییر است. دیویی با منطقی ساده لیبرالیسم کلاسیک را، لیبرالیسمی ناصداق می‌داند؛ اینکه کار نظام اقتصادی، تضمین بنیانی امن برای برآورده کردن نیازهای انسان و شکوفایی فردی در جهت غیراقتصادی است. اما اگر تمامی هم و غم انسان کسب ابزارهای معاش باشد، فرصت و توانی برای آزادسازی توانمندی‌های افراد - یعنی هدف اصلی لیبرالیسم - وجود نخواهد داشت؛ «لیبرالیسم اولیه عمل اقتصادی جداگانه و رقابتی افراد را چاره رفاه اجتماعی به عنوان غایت می‌داند، ما باید این چشم‌انداز را وارونه کنیم و ببینیم که اقتصاد اجتماعی‌شده، چاره رشد فردی آزاد در مقام یک غایت است.» اینجا دیویی دوباره به نقش حیاتی خرد و تجربه‌گرایی باز می‌گردد. به عقیده او وقتی آرمان‌های دموکراسی با روش علمی و خرد تجربی - که سابقاً در مطیع کردن انرژی‌های طبیعت مادی موفق بوده‌اند - تقویت شوند راه برای سازمان‌دهی اجتماعی بازخواهد شد. از نظر دیویی لیبرال‌هایی که یک قرن پیش از او رادیکال محسوب می‌شدند پس از استقرار نظم جدید اقتصادی مدافع وضع موجود شدند، درحالی‌که «اگر رادیکالیسم را درک نیاز به تغییر اجتماعی تعریف کنیم، آن وقت هر لیبرالیسمی که رادیکال نباشد، نامربوط و محکوم است.»

یادداشتی به مناسبت انتشار ترجمه کتاب «لیبرالیسم و عمل اجتماعی»

چرا دیوی مهم است؟

حسام پیرمرادی

از ۲۵۰۰ سال پیش (برهه ابداع فلسفه توسط یونانیان) تا به امروز، بشر همواره درگیر پرسشهایی از این قبیل بوده است: هستی چیست؟ چرا جهان وجود دارد؟ چرا انسان وجود دارد؟ انسان چرا و چگونه باید زندگی کند؟ انسان پس از مرگ به چه سرنوشتی دچار خواهد شد؟ چنین پرسشهایی در مرکز توجه فلاسفه بزرگ قرار داشته‌اند و پاسخ‌های گوناگون و متفاوتی نیز دریافت کرده‌اند. در عصر باستان و قرون وسطی، پرسشهای هستی‌شناسانه بر تفکر فلسفی احاطه داشته‌اند؛ اما با آغاز عصر مدرن، این معرفت‌شناسی و پرسشهای مرتبط با شناخت (آیا می‌توانیم یقین مطلق حاصل کنیم؟ از چه طریقی معرفت کسب می‌کنیم؟ عقل یا تجربه؟) بود که به مشغله اصلی فلاسفه بدل گشت. در اواسط قرن نوزدهم و در پی انقلابی که داروین در ساحت اندیشه به پا کرد و تصور ما را از جایگاه انسان در جهان به گونه‌ای اساسی دگرگون کرد، نزد طیف وسیعی از اندیشمندان، عقل بشری قوه‌ای محصول فرآیند تطور لحاظ شد و هاله متافیزیکی و استعلایی خود را از دست داد. جان دیوی، فیلسوف پراگماتیست امریکایی، یکی از این اندیشمندان است که با اتخاذ رویکردی طبیعت‌گرایانه، ایده‌های فلسفی خود را بر پایه انسان‌شناسی داروینی بسط و گسترش داده است. دیوی با نقد فلسفه مبتنی بر متافیزیک و معرفت‌شناسی، توجه خود را معطوف به امور فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کرده است تا فلسفه را برای همگان دسترس‌پذیر سازد و اندیشیدن را با زیست روزمره و دغدغه‌های انضمامی آشتی دهد و همچنین بستری برای رشد تفکر نقادانه، گفت‌وگو و مشارکت اجتماعی فراهم کرده باشد. دیوی با فراروی از برداشت انفعالی نسبت به تجربه در تجربه‌گرایی کلاسیک، ذهن را عاملی کلیدی و فعال در سامان بخشی به تجارب می‌داند؛ او معتقد است که تجربه حاصل تعامل فعالانه ارگانیزم با محیط خود است. تاکید دیوی بر زمینه تاریخی و فرهنگی تجربه، او را به نفی حقیقت در معنای متافیزیکی کلمه سوق می‌دهد و موجب می‌شود که حقیقت را امری سیال و متغیر و وابسته به نیازهای انسان تعریف کند. دیوی ضمن تعهد به آزادی‌های فردی به مثابه هسته اساسی لیبرالیسم، قصد گذار از فردگرایی کلاسیک را دارد و فرد را در قبال وضعیت جامعه‌اش مسوول می‌داند؛ او به سیاست‌های رفاهی عمیقاً متعهد بوده و رفاه اجتماعی را یکی از شروط حیاتی برای دوام جامعه دموکراتیک دانسته است. آرای او در حیطه

آموزش نیز، بسیار بدیع و تاثیرگذار بوده‌اند. دیویی رسالت حقیقی آموزش را خلق جامعه‌ای دموکراتیک‌تر و عاری از تبعیض می‌داند که در این جامعه، فرصت‌ها برای رشد و شکوفایی استعدادهاى افراد به گونه‌ای برابر توزیع شده‌اند. فرآیند آموزش می‌بایست رها از تاجر و انعطاف‌ناپذیری باشد و به علایق و توانایی‌های افراد اهمیت مضاعفی داده شود تا شور و اشتیاق برای آموختن، در هر فردی با هر استعداد و قابلیت ویژه‌ای، زنده بماند. خلاصه آنکه دیویی با نقدهای بنیان‌افکنش بر فلسفه سنتی که به‌زعم او، با غرق‌شدن در ساز و کارهای نظری، از وحدت نظریه و عمل غفلت کرده بوده و فلسفه را از مسائل روزمره و انضمامی منفک نموده است، حیات فکری خویش را وقف اصلاحات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کرد و برای مقابله با جزم‌اندیشی‌های متافیزیکی، فلسفه را در خدمت ایجاد بستری برای گفت‌وگوهای بیشتر و جهان‌بینی‌های متنوع‌تر به امید خلق جامعه‌ای با نهادهای دموکراتیک‌تر، قرار داد. جامعه‌ای که در درون آن، تبعیض و خردستیزی جای خود را به شکوفایی استعدادها و تفکر نقادانه داده باشد.

منبع: روزنامه اعتماد 26 اردیبهشت 1403 خورشیدی